



● حیات

در آذر ماه سال جاری که اندیشه انتشار یادمان آیت‌الله‌کاشانی قوت گرفت، استاد علی دوانی (ره)، از مشوقین اصلی ما بود. مظلومیت آیت‌الله‌کاشانی در سالهای قبل و بعد از پیروزی انقلاب و عدم اهتمام دستگاههای فرهنگی کشور به بازشناسی و معرفی این شخصیت بزرگ به عموم، به ویژه جوانان، همواره او را رنج می‌داد. او بر این باور بود که در جریان نهضت نفت، آیت‌الله از آن روی که نمی‌توانست به خواسته‌های جریان‌ها گوناگون تن در دهد، از چند سو متحمل ضربات سختی شد. مرحوم دوانی با لطف و انگیزه فراوان، پاره‌ای از خاطرات خویش را برای درج در این یادمان در اختیار ما قرار داد که آن را به عنوان یکی از واپسین یادگارهای او از نظر می‌گذرانید. رضوان خاص ربوبی نثار او باد.

■ مرحوم حجت‌الاسلام والمسلمین علی دوانی

آیت‌الله کاشانی و رویداد خلع ید...

دستگیر کردند. در غیاب آیت‌الله کاشانی، انتخابات دوره شانزدهم که گفته می‌شد عبدالحسین هژیر، وزیر دربار وقت در آن دخالت داشت، انجام شد. در ۱۲ محرم ۱۳۶۹ (۱۳ آبان ۱۳۲۸)، هژیر توسط سید حسین امامی، از اعضای برجسته فدائیان اسلام که قبلاً احمدکسروی را کشته بود، به قتل رسید. ساعد در ۲۸ اسفند ۱۳۲۸ برکنار و علی منصور، مامور تشکیل کابینه شد. با سقوط ساعد انتخابات انجام شد. آیت‌الله‌کاشانی که در تبعید بود همراه با اعضای جبهه ملی اول متشکل از: دکتر محمد مصدق، حسین مکی، دکتر مظفر بقایی، سیدابوالحسن حائری زاده و عبدالقدیر آزاد به نمایندگی مردم تهران انتخاب شدند. سید حسین امامی، قاتل هژیر هم محاکمه و اعدام شد.

چون انتخابات قلابی در ماه محرم باطل شده بود و سید محمد صادق طباطبایی، رئیس هیئت نظارت بر انتخابات را بر آن داشته بودند که یازده نفر لیست دربار را انتخاب کند، روزنامه فکاهی «توفیق» که سید محمد صادق را «سید صدوق» می‌خواند، شعاری را با نام «چاووش نامه و ایام زیارتی و صلوات» چاپ کرد. مصراع اول آن شعر، این بود:

به کبسه‌های دلار و نفت گرانها صلوات
و آخرین بیت آن هم این بود:

به یازده پسر نامراد مم صدوق
به رای باطل هر یک جدا جدا صلوات

علی منصور طی تلگرافی به آیت‌الله‌کاشانی که اینک نماینده مردم تهران بود، بلاگشت او را به وطن بلا مانع اعلام کرد و آن رهبر دینی، پس از یک سال و نیم تبعید و دوری از وطن، در ۲۰ خرداد ۱۳۲۹ به استقبال بی‌نظیری وارد تهران شد. من در روز ورود آیت‌الله‌کاشانی در تهران بودم و در مراسم پرشکوه استقبال از آن مرحوم، شرکت داشتم.

صدها اتوبوس و مینی‌بوس و اتومبیل و انواع وسیله دیگر، امواج انسانی راه فرودگاه آورده بود. جمعیت را تا بیش از پنجاه هزار نفر حدس زده بودند. هوا بسیار گرم بود و مردم، روحانیون را

فخرآرائی ترور و مجروح شد. ضارب نیز در دم به قتل رسید. شهرت داشت که ترور را رزم آرا، رئیس ستاد ارتش صورت داده بود و قتل ضارب هم عمدی بود که موضوع لوٹ شود. چون در همان روزها، آیت‌الله کاشانی اعلامیه حادی بر ضد شرکت غاصب نفت که در دست انگلیسیها بود و نیز علیه دولتهای وابسته به بیگانگان صادر کرده بود، لذا شبانه ایشان را دستگیر و به قلعه فلک الافلاک خرم آباد فرستادند و پس از چند روز که در قلعه فلک الافلاک خرم آباد زندانی بود، به کشور لبنان تبعید کردند.

چند وقت پیش در بازدیدی که از قلعه فلک الافلاک داشتم، جایی را که آن فقیه عالی‌مقام با سن بالا در آن به سر می‌برده و جلیبی تنگ و تاریک است، دیدم. می‌گفتند موقع دستگیری در تهران به قدری او را کتک زده بودند که دندانهایش شکسته بود. رئیس شهربانی در آن موقع، «سرتیپ دفتری، برادرزاده دکتر مصدق از عوامل دربار بود. به دستور او ماموران، شبانه از دیوار به خانه آیت‌الله کاشانی هجوم بردند و او را که در خواب بود

مرحوم آیت‌الله سید ابوالقاسم کاشانی که پس از شکست انقلابیون عراق از قوای اشغالگر انگلیس پس از جنگ جهانی اول و حوادث بعدی، غیاب محکوم به اعدام شد و از طریق پشتکوه لرستان به کشور بازگشت. سپس در جنگ جهانی دوم، به بهانه همکاری با آلمانها، توسط انگلیسیها دستگیر شد و ۱۸ ماه در اراک و کرمانشاه زندانی بود. او پس از آزادی، بار دیگر به جرم ادامه مبارزات سیاسی، دستگیر و ۲۲ ماه به بهجت آباد قزوین تبعید شد.

وقتی من وارد تهران شدم، ابراهیم حکیمی نخست وزیر بود. مشهد بودیم که حکیمی در ۲۷ خرداد ۱۳۲۷ سقوط کرد و عبدالحسین هژیر، وزیر دارایی او، به جای وی نخست وزیر شد. هژیر پس از گرفتن رای اعتماد از مجلس گفت که در معیت اعلیحضرت و به دعوت پادشاه انگلستان به لندن خواهد رفت. بعدها معلوم شد که در لندن از وی تعهد گرفته بودند که در قرارداد نفت به نفع انگلستان تجدید نظر شود.

در آن موقع «فدائیان اسلام» و شخص نواب صفوی از یک طرف در مبارزات سیاسی، پیرامون آیت‌الله‌کاشانی را گرفته بودند و شمس قنات‌آبادی و اعضای حزبش در «مجمع مسلمانان مجاهد» از طرف دیگر، از ایشان حمایت می‌کردند و نفرتش شعار «نصر من الله و فتح قریب» و «انافتحنا لک فتحاً مبیناً» سر می‌دادند و از خانه آیت‌الله‌کاشانی، واقع در پامنار تا میدان بهارستان و جلوی مجلس شورای ملی بر ضد هژیر میتینگ دادند و طی آن بر اثر تیراندازی مأمورین، جمعی مقتول و مجروح شدند و شمس به کرمانشاه تبعید شد.

هژیر که به علاوه خطرات سیاسی، به بهانه بودن هم متهم بود، سه ماه بر سر کار بود و در ۴ مهرماه ۱۳۲۷ بر اثر مخالفت‌های شدید مردم که آیت‌الله‌کاشانی در راس آن قرار داشت، سقوط کرد و به وزارت دربار رسید و محمدساعده مراغه‌ای به جای او نخست وزیر شد.

در دولت ساعد، در روز ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ که شاه برای شرکت در جشن دانشگاه به آنجا رفته بود، توسط شخصی به نام ناصر

همین که آیت‌الله کاشانی از پله‌های هوایما
پیاپی شد، جمعیت مثل سیل خروشان به
طرف ایشان هجوم برد و دیگر ندیدیم چه شد.
همه به طرف اتوبوسها و سایر وسیله‌ها رفتیم
که در برگشتن جا نمانیم. حرکت آن همه
وسائل نقلیه با آن همه جمعیت در خیابانهای
تهران تا منزل آیت‌الله کاشانی واقع در خیابان
پامنار، به قدری انعکاس داشت که جراند
نوشتند، «چنین استقبالی تاکنون در تهران
سابقه نداشته است.»



جلومی انداختند. درها و پنجره های فرودگاه بسته بود و چون باز نمی کردند، مستقبلین پنجره ها را شکستند و در را باز کردند و علما را به درون سالن بردند. آن موقع، ساختمان سالن فرودگاه این طور نبود که امروز هست. کوچک و عادی بود. آیت الله شیخ محمد رضا تنکابنی، پدر مرحوم آقای فلسفی و چند نفر دیگر از بزرگان و علمای تهران، روی نیمکتی نشسته بودند. در این موقع دکتر مصدق که تازه جبهه ملی را تشکیل داده و رهبر جبهه بود، با قامت بلند و در حالی که عصابی را در دست داشت، با بعضی از اعضای جبهه ملی وارد سالن شدند. علما، مصدق را پهلوی خود نشاندهند. مرحوم سید محمود نریمان که بعدها وزیر اقتصاد مصدق شد، با بادبزن حصیری ایستاده بود و دکتر مصدق را باد می زد. دکتر مصدق بلند قامت بود و چهره ای سفید و مهربانی و قیافه ای جالب داشت و به دست چپ، انگشتی طلا با نگین پیروزه داشت. همین که آیت الله کاشانی از پله های هواپیمای پیاده شد، جمعیت مثل سیل خروشان به طرف ایشان هجوم برد و دیگر ندیدیم چه شد. همه به طرف اتوبوسها و سایر وسیله ها رفتیم که در برگشتن جانمانیم. حرکت آن همه وسائل نقلیه با آن همه جمعیت در خیابانهای تهران تا منزل آیت الله کاشانی واقع در خیابان پامنار، به قدری انعکاس داشت که جراند نوشتند: «چنین استقبالی تاکنون در تهران سابقه نداشته است». سه ساعت ونیم طول کشید تا جمعیت به پامنار و منزل آیت الله کاشانی رسید. خانه آیت الله کاشانی هم که شاید هنوز به همان کیفیت مانده باشد، وقفی بود و حیاط وسیعی داشت. حیاط مملو از جمعیت شد و صدای صلوات و شاعرهای مردم، گوش دیوارها را کر کرد! آیت الله کاشانی از روی دست بلند کردند. جمعی هم آیت الله میر سید محمد بهبهانی را روی دست بلند کرده بودند. آیت الله بهبهانی دستها را به طرف آیت الله کاشانی و آیت الله کاشانی به طرف او گرفته بودند که با هم مصافحه کنند، ولی موج جمعیت نمی گذاشت آنها به هم برسند. سرانجام هر دورا پایین آوردند و لحظه ای بعد، آیت الله کاشانی در بالکن کوچکی در گوشه طبقه بالا آمد و نشست. دکتر بقایی کرمانی و چند نفر هم دور او گرفتند. نادعلی کریمی که در دوره ۱۷ به نمایندگی کرمانشاه انتخاب شده بود، اشعار جالبی را به مناسبت ورود آیت الله کاشانی خواند. بیک بیت آن را به یاد دارم و آن بیت که اشاره به شهادت سید حسین امامی، قاتل هژیر در غیاب او بود این است:

**نیست جانی که بود قابل قربانی تو
جان مردان مبارز به تو قربان آمد**

□ □ □

سال اول منبر من در آبادان مصادف با ملی شدن صنعت نفت ایران و خلع پد از شرکت غاصب نفت ایران بود. چون در آن باره تا حدی در آبادان دخالتی داشته ام، قبل از پرداختن به آن توضیحاتی را لازم به ذکر می دانم. این توضیحات هم از جمله خاطرات من از آن ایام است. قبلا درباره تبعید آیت الله کاشانی و بازگشت ایشان به وطن یاد آور شدم که آن مرحوم بیشتر به دو علت تبعید شد: یکی جلوگیری از مجلس فرمایشی مؤسسان و دیگری مقاومت در مقابل تمدید مدت قرار داد نفت با انگلیس. نفت ایران تا آن موقع در دست انگلیسیها بود و فقط ۱۵ درصد درآمد آن را به دولت ایران می دادند، آن هم تحت عنوان شرکت نفت ایران و انگلیس!

بعد از بازگشت آیت الله کاشانی از تبعید لبنان به وطن و افتتاح مجلس شانزدهم، ایشان با وکلای جبهه ملی به رهبری دکتر مصدق، طرح ملی شدن صنعت نفت و بیرون آوردن آن ثروت ملی از چنگ انگلیسیها را ریختند. آیت الله کاشانی که اینک نماینده مجلس هم بود، در اولین اعلامیه ای که در مورد ملی کردن صنعت نفت صادر کرد، نوشت:

ملی شدن صنعت نفت در ایران، تنها درمان بیچارگیهای

در مدتی که هیئت مختلط و خلع پد در آبادان بودند و انگلیسیها هم حاضر به رها کردن کار نبودند، اعلامیه های آیت الله کاشانی یکی بعد از دیگری صادر می شد تا جایی که گاهی سراسر کشور به حال تعطیل درمی آمد و ذکر و فکر همه، تائید دولت دکتور مصدق و اجرای کامل قانون ملی شدن صنعت و اخراج انگلیسیها بود.

ماست، زیرا بدان وسیله اولاً ثروت بیکرانی که خداوند تبارک و تعالی به ملت ایران عطا فرموده، از دست دشمنان بشر که مقصدی جز منفعت طلبی و میکیدن خون ملل ضعیف ندارند، بیرون آمده، به صاحبان حقیقی و مستحق آن می رسد و ثانیاً با عملی شدن حاکمیت ملی، شرکت غاصب نمی تواند عمال خود را به جان و مال و ناموس مردم مسلط کند و بدین وسیله، مقاصد پلید خود را انجام دهد، ولی با وضع کنونی جهان، ادامه این اعمال به آسانی میسر نیست و امروز، دیگر بیداری ملتها و سیاستهای متضاد بین المللی، مساعد برای تکرار این جنایات نیست. برای این که تکلیف دینی و وطنی ملت مسلمان ایران کاملاً معلوم و روشن باشد، ناچارم این آرزوی عمومی را یک بار دیگر در اینجا بیان کنم تا به نام سعادت ملت ایران و به منظور کمک به تأمین صلح جهانی، همه افراد مملکت بخواهند که صنعت نفت ایران در مناطق کشور، بدون استثناء، ملی اعلام شود یعنی تمام عملیات اکتشاف و استخراج و بهره برداری، در دست دولت قرار گیرد....

ومن... التوفیق و علیه التکلان

سید ابوالقاسم کاشانی

محمد رضا شاه که تحت فشار دولت انگلیس بود، سید رزم آرا، رئیس ستاد ارتش را به نخست وزیر برگزید. رزم آرا آمد و بود که با قدرت نظامی و نفوذی که در ارتش داشت، جلوی ملی شدن صنعت نفت را بگیرد و قرار داد آن را به نفع انگلیسیها تمدید کند. رزم آرا در مجلس بر این اساس طی نطقی در مخالفت با ملی شدن صنعت نفت گفت: «شما که نمی توانید یک لوله بنگ بسازید، چطور می خواهید صنعت نفت را خود به دست بگیرید؟! این جمله او مثل بمب اتمی در سراسر کشور و حتی در سطح جهانی انعکاس یافت و چون می دانست که آیت الله کاشانی و اقلیت مجلس که امر ملی شدن را دنبال می کنند، دست بردار نیستند، گفته بود: «اگر لازم باشد، مسجد را بر سر کاشانی و مجلس را بر سر اقلیت ملی خراب می کنم.» افشای این دو مطلب، تمام آحاد ملت (غیر از خائنین) را به شدت عصبانی کرد. در روز پانزدهم اسفند ۱۳۲۹، سید عبدالحسین واحدی در

مسجد شاه تهران (مسجد امام خمینی)، در حالی که روی چهار پایه ایستاده بود، در حضور هزاران نفر، پس از سه ساعت سخنرانی در آخر گفت: «رزم آرا برو! برو! اگر نرفتی تو را می فرستیم.» هنگامی که رزم آرا برای شرکت در مجلس ختم آیت الله فیض وارد مسجد شاه شد، توسط خلیل طهماسبی از اعضای فدائیان اسلام، با شلیک دو گلوله به قتل رسید. مرحوم سرهنگ احمد آخگر به نویسنده گفت: «سالها پس از واقعه دلبران تنگستانی که من فرمانده هنگ کرمانشاه بودم، رزم آرا سرگرد و زیر دست من بود و همان موقعه هم پنهانی با قفسول انگلیس آمد و رفت داشت. او سپس سرهنگ و سرتیپ و سرلشکر و در آخر سپهبد شد، ولی من همچنان سرهنگ ماندم. هر گاه می خواستند برای من ترفیع بگیرند، رضاشاه نام مرا به خاطر انگلیسیها خط می کشید.»

پس از قتل رزم آرا، حسین علاء در ۲۹ اسفند ۱۳۲۹ به نخست وزیری رسید و در همان روز به پیشنهاده و تلاش اقلیت مجلس، رسماً نفت ایران ملی شد. علاء در ۷ دی بهیشت ۱۳۳۰ استعفا داد و در ۱۲ همان ماه دکتر محمد مصدق با اکثریت آراء مجلس به نخست وزیری رسید. او قبولی نخست وزیر خود را مشروط به اجرای ملی شدن صنعت نفت و خلع پد از انگلیسیها دانست. او برنامه کار دولت خود را بر دو ماده قرار داد: ۱. اجرای قانون ملی شدن صنعت نفت در سراسر کشور. ۲. اصلاح قانون انتخابات مجلس شورای ملی و شهرداریها. قانون ملی شدن صنعت نفت در ۲۹ اردیبهشت ۱۳۳۰ تصویب مجلس گذشت. برای به دست گرفتن تاسیسات نفت جنوب، دولت مصدق هیئت مختلطی را متشکل از حقوقدانان و نمایندگان مجلس با ترکیب، هیئت مدیره: مهندس مهدی بازرگان، دکتر علی آبادی، مهندس بیات و هیئت نظارت بر اجرای ملی شدن صنعت نفت: حسین مکی، دکتر عقیلی اردلان، دکتر احمد متین دفتری را انتخاب کرد. مهندس بازرگان به عنوان رئیس شرکت نفت و حسین مکی به عنوان رئیس هیئت نظارت، تعیین و روانه آبادان شدند تا به مرور، سررشته کار را از دست انگلیسیها در آورند و ملی شدن صنعت نفت را کاملاً تحقق بخشند.

آیت الله کاشانی در ۱۳۳۰/۷/۲۱ این تلگراف را که روزنامه شاهد چاپ کرد، به آبادان مخابره کرد:

جنابان آقایان، نمایندگان کمیسیون مختلط و هیئت عامل



۱۳۳۱، سوریه، در راه بازگشت از سفر حج

موقت! ملت مسلمان ایران ورود آقایان محترم را به آبادان، تبریک می گوید. خواهشمندم سلام برادرانه مرا به عموم کارگران عزیز حوزه خوزستان ابلاغ فرمایند. اقدامات آن هیئت، مورد تائید و پشتیبانی تمام مردم بوده و عامه ملت مؤید اقدامات وطنخواهانه آن ذوات محترم می باشد و هر کس به تحریک اجنبی، مخل اجرای قانون ملی شدن صنعت نفت باشد، مورد بغض و نفرت جامعه بوده و به مجازات شدید می رسد. هر گاه عزیمت اینجانب در تسریع خلع بد از کمپانی سابق ضروری و لازم تشخیص داده شود، با نفاقت و کسالت مزاج، همه وقت آماده حرکت می باشم. توفیق شما نمایندگان ملت را که اکنون چشم میلیونها نفر به اعمال خداپسندانه تان دوخته شده، از حضرت باری تعالی مسئلت دارم.

سید ابوالقاسم کاشانی

حسین مکی روز بعد، یعنی ۲۲ خرداد این تلگراف را از طرف هیئت خلع بد، در پاسخ تلگراف آیت الله کاشانی مخابره کرد: حضرت آیت الله کاشانی دامت برکاته، پیام محبت انگیز و خداپسندانه حضرت آیت الله را به آقایان همکاران عزیزم ابلاغ کردم و در این هوای گرم خوزستان، موجب تسکین قلوب ایشان گردید. بدیهی است حضرت آیت الله نه تنها در ایران، بلکه در تمامی کشورهای اسلامی نفوذ کلان دارند و همین قدر که توجه آن حضرت معطوف به خوزستان و این هیئت است، کافی است. تمام اهالی این استان، سربازان از جان گذشته و فدکاری هستند که گوش به فرمان حضرت آیت الله دارند. از تو به یک اشاره / از ما به سر دودن / اما به وظایف قانونی خود عمل خواهیم کرد، ولو به قیمت جان ما تمام شود. یا این قانون را اجرا خواهیم کرد یا در خاک این استان مدفون خواهیم گشت. امیدوارم که با تمام این احوال و دسائس، به انکاء قادر متعال، ملت ایران تحت لوای حضرت آیت الله و آقای دکتر مصدق، در این مبارزه حیاتی موفق گردد.

در مدتی که هیئت مختلط و خلع بد در آبادان بودند و انگلیسیها هم حاضر به رها کردن کار نبودند، اعلامیه های آیت الله کاشانی یکی بعد از دیگری صادر می شد تا جایی که گاهی سراسر کشور به حال تعطیل درمی آمد و ذکر و فکر همه، تائید دولت دکتر مصدق و اجرای کامل قانون ملی شدن صنعت و اخراج انگلیسیها بود. بسیاری از علمای بزرگ شهرستانها و مراجع مدرسین حوزه علمیه قم در پشت سر آیت الله کاشانی قرار

تلگرافهای زیادی به آیت الله کاشانی مخابره شد که از دولت بخواهد حال که انگلیسیها رفته اند، آثار شوم آنها هم رسماً در سراسر مملکت، مخصوصاً در خوزستان و بالاخص در آبادان کاملاً قدغن شود. در تمام شراب فروشها بسته شود. زنان بد نام را از محلی که در شهر داشتند، بیرون کنند، حجاب زنان، اجباری و احکام اسلام مو به مو اجرا گردد. مزدوران انگلیسی، هر کس که باشد، دستگیر و محاکمه شود و به جزای عملش برسد.

گرفتند و او را در راه ملی شدن صنعت نفت تائید کردند. آیت الله کاشانی عده ای از منبریهای شجاع را به نمایندگی خود به مراکز استانها فرستاد تا در منابر، منویات او را به سمع مردم برسانند. فرستادگان ایشان، مورد استقبال مردم قرار می گرفتند، از جمله مرحوم آقا شیخ عباسعلی اسلامی بود که پیوسته بین استانهای آذربایجان و فارس و اصفهان و خوزستان در حرکت بود و منبریهایش در تبریز و اصفهان و شیراز و اهواز، به عنوان نماینده آیت الله کاشانی تاثیر زیادی در بسیج مردم برای ملی کردن صنعت نفت داشت. جمعا مردم، یکپارچه آماده انجام آن هدف عالی بودند. از وقتی هیئت خلع بد وارد آبادان شد، تظاهرات پیاپی مردم در تهران و بعضی از شهرستانها و بستن قنسولگریهای انگلیس که با اعلامیه های آیت الله کاشانی انجام می گرفت، شروع شد. انگلیسیها که در آبادان سخت تحت فشار قرار گرفته بودند تا اوایل سال ۱۳۲۰، دسته دسته بازن و بچه برای همیشه از ایران رفتند. فقط ۲۱۰ نفر از مهندسین عالی رتبه آنها باقی مانده بودند که نمی خواستند دل از آبادان بکنند و آن گنج باد آورده را به آسانی از دست بدهند. ماه محرم نزدیک می شد و مردم، خود را آماده برپا داشتن بساط عزای سالار شهیدان حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام می کردند. در سراسر کشور صحبت از آبادان و نهضت ملی شدن صنعت نفت و خلع بد از بازماندگان کارشناسان انگلیسی بود که

هنوز در آبادان مانده بودند و حاضر نبودند آن شهر را که پایتخت نفت ایران بود، ترک کنند.

با آنکه می دانستیم که ایام محرم با وجود باقیماندگان انگلیسیها و تصمیم دولت و اصرار آیت الله کاشانی، مسائل حادی را در پی خواهد داشت، با این وصف، یک هفته زودتر وارد آبادان شدم تا در آن شرایط حساس، سهم خود را در دفاع از میهن اسلامی ادا کرده باشم. هیئت خلع بد در راس آنها حسین مکی روز ۱۱ مهر ماه ۱۳۲۰ مطابق دوم محرم ۱۳۲۰ را روزی اعلام کردند که باید آخرین فرد انگلیسی از آبادان برود و همین مطلب نیز اهمیت موضوع را به خوبی مجسم می کرد. سه کشتی جنگی انگلیسی وارد اردن و درود شدند و در سمت عراق که تحت الحمایه آنها بود، در مقابل تاسیسات شرکت نفت لنگر انداختند و اعلام کردند در صورت وقوع حادثه ای، چهار هزار سرباز انگلیسی آنها، از پایگاههای مجاور خلیج فارس، آماده حمله هستند. راستی اگر آنها نمی رفتند، با سه کشتی جنگی که از همه مهم تر کشتی «موریس» بود و در مقابل آبادان لنگر انداخته و لوله های توپ خود را رو به شرکت نفت گرفته بود، چه پیش می آمد؟ اگر شلیک می کردند، تکلیف چه بود؟ اینها سؤالاتی بودند که آن روزها، فکر دولت و ملت را سخت به خود مشغول داشته بودند. روزی که خلع بد کامل شد و حسین مکی مأموریت خود را پایان داد و به تهران بازگشت، مقاله ای از یک مهندس بازگان در روزنامه شرکت نفت به نام «خبرهای روز» تحت عنوان «قیمتی تر از نفت» چون رئیس شرکت ملی نفت بود، در مقاله اش نوشته بود، «پس از خلع بد و رفتن آخرین فرد انگلیسی که در پالایشگاه شافل بودند، به خانه ام برگشته و روی صندلی نشسته ام و دارم این مقاله را می نویسم. خلاصه مقاله این بود که حالا به جای تعقیب این و آن که جاسوس بوده اند و باید محاکمه شوند، بهتر است از تقصیر آنها بگذریم و همه را به یک چشم نگاه کنیم. انتقام را کنار بگذاریم و همه با هم انقلاب را پاس دسیم که قیمتی تر از ملی کردن صنعت، همین است. تسویه حسابها را رها و کینه ها را از دل بیرون کنیم و به همه عفو عمومی بدهیم، چنان که خدا در قرآن به پیغمبر می فرماید، «یسئلونک ماذا ینفقون قل العفو» طوفانی که به راه افتاد به خاطر این بود که مردم منتظر بودند مزدوران و جاسوسان و سرسپردگان روسای انگلیسی شرکت نفت دستگیر و محاکمه شوند و به جزای اعمالشان که به زیان ملت و مملکت و در جهت منافع انگلستان کرده بودند برسند، ولی رئیس شرکت، درست همان روزی خواهد اعلام عفو عمومی کند. تلگرافها برای دکتر مصدق مخابره شد و اعتراضها به هیئت خلع بد و حسین مکی کردند و مدتی این وضع همچنان ادامه داشت. درست به یاد ندارم چگونه سروصداها خوابید، ولی این را می دانم که پیوسته میان حسین مکی و مهندس بازگان شکرآب بود تا آخر به قهر و رفتن مکی از آبادان انجامید. پس از ماه صفر، آقا شیخ عباسعلی که به نمایندگی آیت الله کاشانی در اهواز منبر داشت و آقا شیخ مرتضی انصاری قمی که در خرمشهر منبر می رفت، از طرف آقای قائمی، روحانی اول آبادان دعوت شدند و به آبادان آمدند. حاجی انصاری بی سروصدا آمد و منبر رفت. اما آقا شیخ عباسعلی، نماینده آیت الله کاشانی، خیلی سروصدا داشت و با استقبال کم نظیری که تا «مارد» در چهار فرسخی ادامه داشت، وارد آبادان شد. من در جلوی خانه حاج علی مودت اصفهانی، میزبان اسلامی که در جمع مستقیلین بود، طی سخنان کوتاهی خیر مقدم گفتم و از فرداشب، اسلامی هم منبر رفت.

منبر اسلامی و انصاری هر دو در مسجد نبود. اسلامی منبرهای تند و داغ داشت که باب میل مردم آبادان بود، ولی حاجی انصاری منبری ملایم داشت. گاهی اوقات که می خواست تند صحبت کند، می گفت، «به قول آقای اسلامی، روزی



● خرداد ۱۳۲۰، ورود هیئت خلع بد به آبادان.



آیت‌الله‌کاشانی فرمود: «راه حل این است که امشب در ساعت هشت، رادیو، آمدن شما را خبر بدهد، ولی بگوید آقای مکی فردا عازم آبادان می شود. من هم جداگانه اعلامیه‌ای می‌دهم. یقین بدانید که به این وسیله، موضوع میتینگ خائنین و مزدوران و نقشه شوم بیگانگان به هم می‌خورد و خطر برطرف می‌شود.» در راه بازگشت به مسافرخانه، از رادیوی اتومبیل شنیدیم که گوینده گفت: «هیئتی از آبادان خدمت آیت‌الله‌کاشانی رسیده و از ایشان خواسته که آقای حسین مکی را راضی کنند به آبادان مراجعت نماید. به قرار معلوم، آقای مکی، فردا عازم آبادان خواهد بود.» اما هم‌فردای آن روز با قطار به آبادان برگشتیم. اعلامیه آیت‌الله‌کاشانی که همان شب در رادیو خوانده و در جراند هم چاپ شد، این است:

پیام آیت‌الله‌کاشانی به کارگران خوزستان

پیام زیر از طرف آیت‌الله‌کاشانی خطاب به کارگران و اهالی خوزستان صادر شده است:

بسم الله الرحمن الرحيم

پس از سلام و تقدیم احترام به برادران عزیز خوزستانی، از عشایر محترم و کارگران فداکار و مظلوم مناطق نفت خیز دامت تأییداتیم. با کمال مسرت از وطنخواهی و ثبات و مقاومت برادرانم در حفظ آرامش و انتظامات، با اتحاد و اتفاق و مساعدتی که با هیئت محترم خلع ید در این امر حیاتی نموده‌اند، فوق‌العاده متشکرم، بلکه همه ملت از موقع شناسی و بیداری و آن احساسات پاک خدایسندانه سپاسگزارند. انتظار دارم پیش از دولت پیش در اتحاد و اتفاق و حفظ انتظامات و پشتیبانی از دولت جناب آقای دکتر مصدق و هیئت محترم خلع ید که ثمرات نیکی آن عائد عموم ملت ایران، خاصه کارگران زحمتکش خوزستانی می‌شود، جدیت خواهند نمود. سلامت و سعادت و آسایش و عزت همه آن برادران گرامی و مهربان قطع بد اجنبی بی‌رحم را از خداوند تعالی خواهانم. در خاتمه متذکر می‌گردم مراجعت جناب آقای مکی نماینده محترم به تهران، فقط به منظور معالجه بوده و قریباً مراجعت می‌نمایند. والسلام علیکم ورحمت‌الله‌برکاته.

سید ابوالقاسم کاشانی

در بازگشت ما به آبادان، مرحوم آقای قائمی گفت: «همین که دار دسته مزدوران، از رفتن شما به تهران باخبر شدند اعلامیه آیت‌الله‌کاشانی را از رادیو شنیدند که مکی قبل از روز موعود (چهارشنبه) وارد آبادان می‌شود، به کلی جا زدند و از میتینگ دادن انصراف و این را به ما خبر دادند.»

ایشان را به این طرف و آن طرف می‌برند و وی را نمی‌بینید.» شب را در مسافرخانه‌ای به سربردیم و صبح زود به نشانی که داشتیم، رفتیم درآشپز به خانه یکی از بازارها که آیت‌الله‌کاشانی شب را در آنجا بود. آیت‌الله‌کاشانی مشغول صرف صبحانه بود. نامه را به ایشان دادیم، خواند و گفت: «موضوع خیلی مهم است. امشب بیایید خانه آقای مکی در خیابان ارمنه که جلسه هیئت دولت هم با حضور دکتر مصدق در آن جا برگزار می‌شود و جواب را با حضور خود مکی بگیرید.» در آن لحظه در باز شد و مردی با وقار، در حدود پنجاه ساله که کلاهش را در دست چپ و عصایی در دست دیگر داشت، وارد شد و سلام کرد. مرحوم آیت‌الله‌کاشانی با لبخندی گفت: «سلام بی سواد!» این عبارت، تکیه کلام آن مرحوم بود که حتی به دکتر مصدق هم می‌گفت: «درغیاب من بی سواد ی نکنی! مرد تازه وارد گفت:» «بی سواد خودم اعتراف می‌کنم، لذا آمده‌ام خدمت با سوادها برسم!» سپس رفت و پهلوی آیت‌الله نشست و گرم صحبت شدند. ما هم برخاستیم و خدا حافظی کردیم و بیرون آمدیم و از کسی پرسیدیم: «این آقای موقر که بود؟» گفت: «آقا سید جلال‌الدین تهرانی.» این آقا سید جلال‌الدین تهرانی، قیاب روحانی و از دانشمندان و مخصوصاً در علم نجوم صاحب نظر بود و همان کسی است که از طرف محمد رضا، رئیس شورای سلطنت شد و در پاریس خدمت امام خمینی رسید و از سمت خود استعفا داد که اگر او استعفا نمی‌داد، ممکن بود او و اوضاع مملکت تا مدتی دیگر، بحرانی بماند.

باری، ساعت ۶ بعد از ظهر، در خانه مکی واقع در خیابان ارمنه بودیم. اولین کسی که دیدیم از اتومبیل پیاده شد و از در ساختمان به داخل خانه رفت. دکتر شایگان بود. ما هم از در حیاط وارد شدیم و رفیقیم به اتاقی که جلسه هیئت دولت در اتاق مجاور آن تشکیل شده بود. عکسی از مکی در حالی که در مقابل مردم آبادان نطق می‌کرد، در تاقچه بود. وقتی مکی آمد گفت: «این را برادرزاده‌ام در اینجا گذاشته است.» منزل مکی، منزلی کلنگی و متعلق به پدر او سید باقر زیدی بود که گویا در همان نزدیکیها، یعنی میدان شاپور سابق (وحدت اسلامی) مغازه داشت. در آن اتاق می‌نشیدیم که راجع به آمدن ما و نامه آقای قائمی صحبت می‌شود. یک ساعت و نیم بعد، اول آیت‌الله‌کاشانی و بعد مکی در حالی که پوستینی به دوش داشت

مرحوم آقای قائمی مرا خواست و گفت: «به اتفاق هفت نفر از افراد مؤثر، حاج غلامعلی مهرآمیز، حاج موسی بهبهانی، حاج محمدقاضی، حاج عبدالله زنگویی، حاج سیدمحمدشاه بهبهانی و یکی دو نفر دیگر، همین امروز بروید تهران و نامه مرا به آیت‌الله‌کاشانی برسانید. شفاها هم بگویند که اگر تا روز چهارشنبه، مکی به آبادان برنگردد، توده‌ایها به نام کارگران شرکت، دست به چنین کار خطرناکی خواهند زد.» مرحوم آقای قائمی گفت: «چون نامه برای آیت‌الله‌کاشانی است، باید یک نفر روحانی در این هیئت باشد و آن هم شما هستید.» قبول کردم.

فورا در مشرهم به مقصد تهران، سوار قطار شدیم. من در قم پیاده شدم که پس از دو ماه و نیم، سری به خانواده‌ام بزنم و خرجی برای آنها بگذارم و دومین فرزندم، محمدعلی را هم که در روز چهارم ماه محرم، مطابق با پنجم آبان متولد شده بود، بینم. پس از یکی دو ساعت با اتوبوس از قم به تهران رفتم و به همراهان در مسافر خانه‌ای واقع در ناصر خسرو پیوستم. از آنجا رفیق منزل مرحوم آیت‌الله‌کاشانی که در پامنار بود، مرحوم آقا سیدمصطفی، پسر ایشان که در غیاب پدر همه کاره خانه بود وقتی مطلب را شنید، گفت: «آقا در محله درآشپز مشیران است. به ایشان خبر می‌دهم. سعی کنید سر ساعت ۸ صبح، ایشان را با این نشانی که می‌دهم، ملاقات نمایید، و گر نه

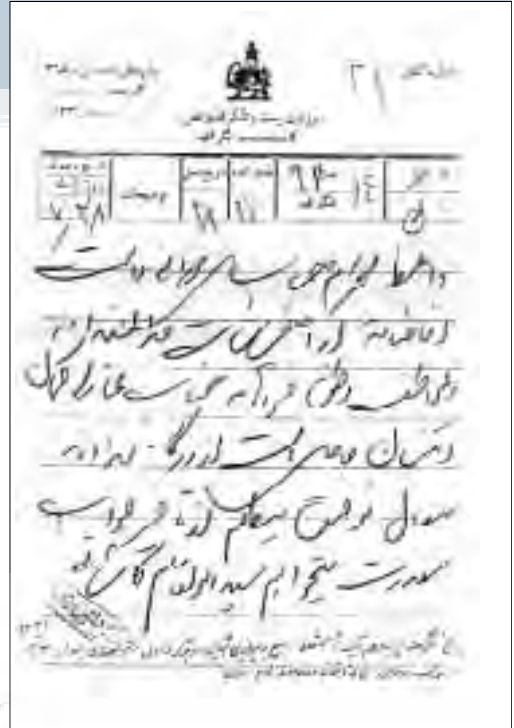
اسلامی به طنز به انصاری گفت: «آقا شیخ! تو هر جا موعظه و بند و اندرز است، خودت می‌گویی، ولی وقتی می‌خواهی انتقاد کنی، مراسم بلاقراری می‌دهی؟! که باعث خنده حضار شد. من هم پس از ماه صفر با آنها ماندم و آن هم با تقاضای آقای قائمی که گفت: «تا ۱۷ ربیع الاول بمان که هم این دو نفر و اعظرابطی داشته باشند و هم ببینیم حال که از انگلیسیها خلع ید شده است.» چه خواهد شد و من تنها نمانم.»

تلگرافهای زیادی به آیت‌الله‌کاشانی مخابره شد که از دولت بخواهد حال که انگلیسیها رفته‌اند، آثار شوم آنها هم رسماً در سراسر مملکت، مخصوصاً در خوزستان و بالخصوص در آبادان کاملاً قلع‌ن شود. در تمام شراب‌فروشیها بسته شود. زنان بد نام را از محلی که در شهر داشتند، بیرون کنند، حجاب زنان اجباری و احکام اسلام موبه مواجرا گردد. مزدوران انگلیسی، هر کس که باشد، دستگیر و محاکمه شود و به جزای عملش برسد. اساس منبرها هم آن روزها همینها بود. فدائیان اسلام هم در تهران همین تقاضا را از آیت‌الله‌کاشانی داشتند. آیت‌الله‌کاشانی پیغام داده بود: «عجله نکنید. اینها به مرور ایام درست می‌شود.» ولی مردم قانع نمی‌شدند و این را از کوتاهی و بی‌تفاوتی آن مرحوم و سایر مسئولین می‌دانستند. آقا شیخ عباسعلی اسلامی، اساس منبرش را همینها قرار داده بود. او پیوسته می‌گفت: «همان طور که رضاشاه پهلوی با سرتیبه چادر را با او سر زنها کشید، ما هم باید با زور، دوباره چادر را به سر زنها بکنیم.» فرماندار نظامی آبادان، سرتیبه زنگنه در واقعه رحله دموکراتها به آذربایجان رشادتهای خوبی نشان داده بود. می‌سومته می‌گفت: «سرهنگ دولتشاهی هم از مردان نیکنام و مسلمان بود. رئیس کلانتری، سروانی به نام روشن افشار اهل ارومیه و در واقع شخص دوم شهرداری آبادان و از افسران لایق و باکفایت بود.

چندی پس از رویداد خلع ید و به خاطر غیبت یا سهل انگاری برخی از اعضای هیئت خلع ید، به مرحوم آقای قائمی، روحانی اول آبادان خبر دادند که توده ایها و ایادی انگلیس و ستون پنجم، بنا دارند میتینگ بزرگی به راه بیندازند و آشوب و بلوای عمومی برپا کنند و طی آن به تالیسات شرکت نفت که ملی شده بود، صدمه برسانند، یعنی آن را آتش بزنند و علمای آبادان و هیئت خلع ید و افراد مؤثر را که در قیام بر ضد انگلیسیها نقش اساسی داشتند، قتل عام کنند.

مرحوم آقای قائمی مرا خواست و گفت: «به اتفاق هفت نفر از افراد مؤثر، حاج غلامعلی مهرآمیز، حاج موسی بهبهانی، حاج محمدقاضی، حاج عبدالله زنگویی، حاج سیدمحمدشاه بهبهانی و یکی دو نفر دیگر، همین امروز بروید تهران و نامه مرا به آیت‌الله‌کاشانی برسانید. شفاها هم بگویند که اگر تا روز چهارشنبه، مکی به آبادان برنگردد، توده‌ایها به نام کارگران شرکت، دست به چنین کار خطرناکی خواهند زد.» مرحوم آقای قائمی گفت: «چون نامه برای آیت‌الله‌کاشانی است، باید یک نفر روحانی در این هیئت باشد و آن هم شما هستید.» قبول کردم.

فورا در مشرهم به مقصد تهران، سوار قطار شدیم. من در قم پیاده شدم که پس از دو ماه و نیم، سری به خانواده‌ام بزنم و خرجی برای آنها بگذارم و دومین فرزندم، محمدعلی را هم که در روز چهارم ماه محرم، مطابق با پنجم آبان متولد شده بود، بینم. پس از یکی دو ساعت با اتوبوس از قم به تهران رفتم و به همراهان در مسافر خانه‌ای واقع در ناصر خسرو پیوستم. از آنجا رفیق منزل مرحوم آیت‌الله‌کاشانی که در پامنار بود، مرحوم آقا سیدمصطفی، پسر ایشان که در غیاب پدر همه کاره خانه بود وقتی مطلب را شنید، گفت: «آقا در محله درآشپز مشیران است. به ایشان خبر می‌دهم. سعی کنید سر ساعت ۸ صبح، ایشان را با این نشانی که می‌دهم، ملاقات نمایید، و گر نه



□ □ □

تابستان ۱۳۳۱ در شهر نهاوند (موطن همسر) بودم. هنوز کار اختلاف نظر بین دکتر مصدق و دار و دسته‌اش با آیت‌الله کاشانی بالا نگرفته بود. دکتر مصدق بر سر اختلافی که با شاه بر سر گرفتن پست وزارت جنگ پیدا کرده بود، بدون این که آیت‌الله کاشانی و سایر هم‌زمان خود را خبر کند، استعفاي خود را به شاه تسليم کرد.

شاه که منتظر چنین فرصتی بود، فوراً فرمان نخست وزیری قوام السلطنه را صادر کرد. قوام هم در روز ۲۷ تیر، حکومت نظامی را اعلام و اعلامیه شدیداللحنی را از رادیو تهران پخش کرد مبنی بر اینکه دادگاه صحرایی تشکیل می‌دهم و مخالفین را محاکمه و اعدام می‌کنم. در اعلامیه مفصل و معروف قوام این جملات بود که همیشه هم حادثه برانگیخت:

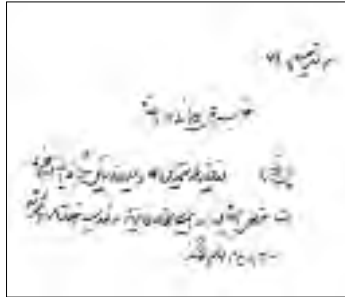
ملت ایران! بدون اندک تردید درنگ، دعوت شاهنشاه متبوع و مخفم خود را به مقام ریاست دولت پذیرفته و با کبر سن و نیاز به استراحت، این بار سنگین را بر دوش گرفتم. وای به حال کسانی که در اقدامات مصلحانه من اخلاص نمایند و در راهی که در پیش دارم، مانع بتراشند یا نظم عمومی را بر هم زنند. این گونه آشوبگران با شدیدترین عکس العمل از طرف من رو به رو خواهند شد، چنانکه در گذشته نشان داده‌ام، بدون ملاحظه از احدی و بدون توجه به مقام و موقعیت مخالفین، کيفر اعمالشان را کف دستشان می‌گذارم، حتی ممکن است تاجایی بروم که با تصویب اکثریت پارلمان، دست به تشکیل محاکم انقلابی بزنم و روزی صدها تبهکار را از هر طبقه ای، به موجب حکم خشک و بی شفقت قانون، قرین تیره‌روزی سازم. به عموم اخطار می‌کنم که دوره عصیان سپری شده و روز اطاعت از اوامر و نواهی حکومت فرا رسیده است. کشتیبان را سیاسی دگر آمد.

۲۷ تیر ۱۳۳۱

رئیس الوزرا، قوام السلطنه

آن شب در ساعت ۸ که اعلامیه از رادیو پخش شد، نه تنها من که میلیونها نفر مردم مسلمان که آن را شنیدند، بهت زده شدند که سرنوشت مملکت چه خواهد شد و کار ملی شدن صنعت نفت به کجا خواهد کشید؟ مرحوم آیت‌الله کاشانی، دو روز بعد در جواب قوام، خطاب به سربازان و افسران، اعلامیه شدیداللحنی

● ۱۳۳۱. نامه آیت‌الله کاشانی به مرحوم دوانی.



را صادر کرد که به هوش باشند و در پایان نوشت: **اعمال احمد قوام که تنها برای جاه طلبی و برگشت انگلیسیها و استعمار است، نباید به دست شما انجام و شما را در مقابل خونها و حقیقتها مسئول کند.**

سید ابوالقاسم کاشانی شاه که خاطرش از طرف آیت‌الله کاشانی جمع نبود، حسین علاء وزیر دربار خود را به منزل آیت‌الله کاشانی فرستاد که هر طور شده او را به سکوت دعوت کند و از ادامه مبارزه باز دارد. ولی آیت‌الله کاشانی گفته بود، «به شاه بگو اگر دکتر مصدق بی درنگ به سر کار باز نگردد، شخصا به خیابان می‌آیم و مبارزه مردم را مستقیماً متوجه دربار خواهیم کرد.»

چون شاه از این راه نتیجه نگرفت، حسن ارستجانی از طرف قوام السلطنه، به خانه آیت‌الله کاشانی رفت و گفت، «حضرت اشرف، انتخاب شش وزیر را در اختیار ما می‌گذارید و در مقابل از شما انتظار دارد که از برانگیختن مردم خودداری کنید.» آیت‌الله کاشانی، درخواست ارستجانی را نیز با سخنی قاطع و تند پاسخ داد و روز بعد این نامه کوتاه را به علاء، وزیر دربار، نوشت:

جناب آقای علاء دام ظلّه

عرض می‌شود که دیرروز، بعد از شما، ارستجانی از جانب قوام السلطنه آمد و گفت به شرط سکوت، قوام انتخاب شش وزیرش را در اختیار من می‌گذارد. همان طور که حضوری عرض

چند وقت پیش در یازدهم شهریور که از قلعه فلک الافلاک داشتم، جایی را که آن فقیه عالی‌مقام یا سن بالا در آن به سرمی برده و جایی تنگ و تاریک است، دیدم. می‌گفتند موقع دستگیری در تهران به قدری او را کتک زده بودند که دندانهایش شکسته بود. رئیس شهر بانی آن موقع، سر تپید دفتری، برادرزاده دکتر مصدق از عوامل دربار بود. به دستور او ماموران، شبانه از دیوار به خانه آیت‌الله کاشانی هجوم بردند و او را که در خواب بود دستگیر کردند.

کردم به عرض اعلیحضرت برسانید که اگر تا فردا در بازگشت دولت دکتر مصدق اقدام نفرمایند، دهانه تیز انقلاب را با جلوداری شخص خودم متوجه دربار خواهیم کرد.

در انتظار اقدامات مجدانه شما.

والسلام

سید ابوالقاسم کاشانی

بر اثر این اعلامیه، مردم در سراسر کشور به هیچان آمدند و چون شاه و قوام السلطنه به اتمام حجت آیت‌الله کاشانی ترتیب اثر ندادند، مردم در روز ۳۰ تیر به خیابانها ریختند و بر ضد قوام شعار دادند و بازگشت دکتر مصدق را خواستار شدند. ماموران حکومت نظامی هم در خیابانهای تهران، مردم را زیر تانک گرفتند و به کشتار فحیح آنها پرداختند و از این جا، فاجعه ۳۰ تیر روی داد.

قیام به موقع مردم مبارز تهران به پیروی از فرمان آیت‌الله کاشانی، باعث شد که شاه به ناگزیر قوام را برکنار کند و دکتر مصدق را با تمام اعضای کابینه‌اش برگرداند. این پیامی آیت‌الله کاشانی به تنهایی کافی است که تاریخ قدر آن پیشوای روحانی بزرگوار را بداند، هر چند بسیاری از نویسندگان تاریخ، با بر روی حقایق گذاشته اند و می‌گذارند و خود را در برابر آن واقعیات مسلم کور و کر نموده اند.

□ □ □

باری، برای شادی ارواح شهدای ۳۰ تیر در تهران مجلس بزرگی در مسجد شاه گرفتند و مراسم آن از رادیو پخش شد. بعضی از شهرها، از جمله نهاوند هم تعطیل شدند. مردم نهاوند، مجلس مهمی در مسجد مدرسه علمیه گرفتند و در آن، همه طبقات، از جمله ظفر سلطان، وکیل نهاوند و خوانين و رؤسای شهر حضور داشتند. من منبر رفتم و خلاصه‌ای از نقش ارزنده آیت‌الله کاشانی را در حمایت از جبهه ملی و دولت دکتر مصدق بیان داشتم و گفتم، «من به عنوان یک شاهد عینی، از نزدیک ناظر بر تمامی این وقایع بوده‌ام و حالا ببینید غیر از یک مقام عالی روحانی چه کسی در این کشور جرئت دارد این طور در برابر شاه و نخست وزیر مقتدری مثل قوام السلطنه بایستد و مردم را بسپس کند که با قیام خود، قوام را عزل کنند و دکتر مصدق را برگردانند؟» سپس به معرفی اجمالی قوام السلطنه و بازبهای سیاسی او در کابینه‌هایی که داشته، پرداختم و گفتم که او چنین کسی است.

در این وقت آقامهدی ذکالی، یکی از چهره‌های سرشناس نهاوند گفت، «نه تنها خودش بلکه فامیل و اقوام او هم چنین بوده اند و هستند.» چون اشاره به ظفر سلطان وکیل نهاوند داشت، نزدیک بود مجلس متشنج شود و کار به جاهای باریکی بکشد، به همین جهت گفتم، «فعلاً ما با خود او کار داریم.» و تقاضا کردم همه ساکت باشند که از گفته‌هایم نتیجه بگیرم و مجلس هم آرام گرفت.

پس از آن تلگرافی به آیت‌الله کاشانی مخابره کردم و ضمن آن، قیام مردانه او را برای چندمین بار تبریک گفتم و برای سلامتی و موفقیت هر چه بیشترش دعا کردم و تعطیلی شهر و انعقاد مجلس بزرگداشت شهدا در نهاوند را یادآور شدم. آیت‌الله کاشانی بر اثر کثرت تلگرافات، با تاخیر، پاسخی دادند که می‌بینید:

از تهران به نهاوند ۱۳۳۱/۷/۲۸

واعظ محترم جناب آقای دوانی دامت افاضته

از احساسات خداپسندانه و عواطف وطنخواهانه جنابعالی کمال امتنان حاصل است. از درگاه خداوند متعال توفیق می‌طلبم، از تاخیر جواب معذرت می‌خواهم.

سید ابوالقاسم کاشانی

۱. نادعلی کریمی مردی روزشکار و نسبت به آیت‌الله کاشانی تا دم آخر وفادار ماند. در حمله ارادل و اوباش به منزل آیت‌الله کاشانی، به شدت از حرم خانه دفاع کرد. در پنجم دی ماه ۱۳۸۰ در اصفهان به رحمت ایزدی پیوست.